

این لوح مبارک

مقدس در سنه ۱۳۱۵ هجری

بنام حلیل خوئی از قلم معجز

شیم حضرت عبدالبهار

نازل گردیده

که معروف بلوح هزاربیتی میباشد

سبحوا الله

ایرتب ثری مجوم الأمم وجولها وغرور الملل وصورها
على عبدك الفريد الوحيد الغريب في سجنك الاعظم و
نظرف نوار السهام ونباح الرياح وناثر السهوف و
نكاثف الصفوف من كل الارحاء والارضاء فاصبحت
النصال هالة حول الجسم النجل كالهلل وندت نكاثر
نوار السهوف الجدار تجعله تحت الضلال ورح
هذا البلية الدهماء والمصيبة العجباء فام الاحباء على
اشد الجفا ودخلوا يا الهی فی میدان الکفاح بسهام
وسنان وسهوف ورمح وصولوا النبال الی عبدك
الاعزل من السلاح وغلنوا یا الهی بان هذا هو الفلاح
والنجاح ههنا ههنا ههنا ههنا ههنا ههنا ههنا
فی بهادی الرزاه وحضرات الشفی وغمرات الهی و

بنوحون

بنوحون وبنکون علی ما فرطوا فی جنب الله وحنکوا
حرمة الله وفضوا سبانی الله وکسوا زابت الله
وفرقوا کلمة الله وشنشوا شمل مرکز العهد وشرروا ما
ید الفضل ایرتب انخذوا سبانیك هنوا واهدک
تلعبا وصعودک سغنا و مرکز سبانیك سغریا

ایرتب اغفر ذنوبهم واسر عیبهم وکفر عنهم سبانیهم
وارجمهم الیک واجمعهم تحت لوا سبانیك واخلع
عنهم الطمیس الرثیب والبسم رداء التقیس آنک
انت الکریم الرحیم

ع ع

ای رفیق الکریمانی که بچه حتی قلم کرش و تخریر این بقدر دست
البت بجزر ملاحظه در شوق و شعف آئی و وجود طرب کنی
که الحمد له چنین غمخوار غمگساری دارم و چنین یار مهربانی که
در چنین اخزانی و بلا یادمصاب بکرانی و کرداب غدابی
با این محبت بکارش جواب نامه پرداخته و با یاد یاران
همدم گشته در یومیکه تذلل کل مرضعه عمرا رضعه و

۳
وتضع كل ذات حمل حملها وترى الناس سكارى
وامام بكارى ولكن عذاب الله شديدا وينكر يدعي
دستان سيد پرورش و بدرگاه احديت عجز و نياز مینايد
که نایید و توفیق نمشد و غایت فرماید ع ع
ایرفیق آیات میاید که در آیات تشریف بلقار الله به چه
اشغال و انجذاب با تو ملاقات مینومد و بچه مهربانی
میکردم و چقدر محبت بشما داشتم آن الفت و محبت
و توانست فراموش نشود قدر آن را بدان اگر تو فراموش
نمایی من ننایم از فضل وجود حضرت احدیت ملتسم که آثار
و آیات آن ملاقات الیوم ظاهر و عیان فرماید
ایرفیق در هر کور اگر چه امر الله ظاهر ولی بوضوح این کور
اعظم در هیچ کوری امر واضح و عیان نبود چه که این دور
مبین در جمیع شؤون ممتاز و در کل مراتب بمثل و بنیظار او
اشباه و در این کور نیز هیچ امری بوضوح و ثبوت قوت
و عظمت عمد و یشاق نه جمال قدم و اسم اعظم روحی لعباده
الغدار

۴
الغدار از جمیع جهات ابواب و سادس و دسائس و
شبهات راسد و فرمودند و از برای نفسی تحمل ترا گذارند
سی سال قبل از صعود در مواضع متعدده از کتاب اقدس که
ناسخ و همین بر جمیع کتب است بصرحت و توضیح من
دون تاویل و تلویح سبیل را واضح و دلیل را واضح فرمودند و
تکلیف الهی و دینی و روحی و ظاهری و باطنی کل تعیین
کردند و سی سال جمیع اطفال ملکوت را از پستان کتاب
اقدس شیر عنایت فرمودند تا این ضوابط و در ابط الیه
در کینونات بشریه تمکن تام حاصل نماید و حسن رزین
امر الله چون تسدید حدید حصین و منین شود و کسی
رخه تواند بستن کتاب را با وضوح تصریح تعیین فرمودند و مرکز
یشاق را شهره آفاق کردند و گذشته از زبان شفاهی باثر
قلم اعلی و نص صریح ابھی کتاب عهد نازل و جمیع شبهات
متمله را از اهل فرمودند بقسمیکه دور و نزدیک و اهل افریک
و امریک و ترک و تاجیک کل از این آوازه در غلغل و ولوله

۵
اقتادند وصیت این عهد و صوت این میثاق گوششند
جمع اهل آفاق شد با وجود این بعد ددی محدود بودی بر در
نودند و او هام ستری با کلاه ستری تاج برتری جویند و
به قوتی چون بعوض نفوذ در میثاق خواهند در راه سنگری
پویند که مرکز میثاق را منسی آفاق کند و قطب الزره
عهد را خارج از محیط اشراق جهنات جهنات هرگز
آفتاب عهد بقوت اهل عهد پوشیده نشود و رخ سهر تابان
بهمات خفاشان رنجیده نکردد و سیل فیض مهاران شکی
خاک رسد و نشود و نسیم ریاض میثاق موقوف نکردد
فسوف یسمعون نقرات هذا الناقور و نعمات
هذا الساقور من الملاء الاعلی سبحان ربی الاء
هنالك ینظفون المؤمنون و المتزلزلون نالله لفق
انزلک الله علینا
حال ملاحظه فرمایند که این زلزله و نرد در چهره بجهت
اهل شور دارد آباد بر رحمت اخروی منمور کردند یا خود

۶
در شون زبوی معور شوند لاد الله بلکه عاقبت ستر زلزلی
در تحت اهل آفاق خدلان ابدی مسمور گردد یا الله آیا
عهد و عصیان میثاق سبب نورانیت و جود جبروت
اعلی و ملکوت ابھی است یا اثر ای بر مرکز میثاق و اقبال
وحید آفاق سبب روشنائی روی در ملا اعلی است
اگر این دلایل و براین کفایت نه نصر کتاب اقدس
و کتاب عهد را نشان بر ملت از ملل عالم سیدیم و بدون
گفتگو سوال بنمائیم که موجب این نصوص الهیه چه اقتضا
مینماید آیا چه حکم خواهد نمود خواهد گفت که این نصوص
بجهت اطاعت است یا مخالفت بجهت اعانت است
یا احانت بجهت خصومت است یا رعایت آباد
پس کوری نصوص کتاب اقدس بود یا نصوص خاتم عهد
بود با وجود این آبار و اجداد حضرت اعلی و جمال قدم
اسم اعظم روحی لحم الغدآر چون شیعیه بودند بجهت
کلمه من کنف مولاه فهذا اعلی مولاه از سایرین منفرد

بودند و حال حضرات نزلزلین آباء و اجداد جمال قدم چهره
اعلی را بجهت اینکه عمری نبودند شیعه شنیع دانند و در
جمع ادراک شهادتشان تکفیر خب شیعه نموده اند بلی در
آثار مبارک ذکر شیعه شنیع است ولی مراد شیعیان
بود که اعراض از حضرت اعلی در یوم ظهورش نمودند و صد
هزار نفوس شهید کردند نه شیعیان که تابع حضرت امیر المؤمنین
اطهار علیهم السلام بودند چه جمیع اجداد جمال قدم و اسم اعظم
و حضرت اعلی روحی لعبادها الفداء شیعه بودند و بری
از هر مخالفی پس در اینصورت اصلا بظاهر چه شد
باید گفت این دو شمس حقیقت استغفر الله از اصلا ب
شیعه بودند سُبْحَانَ اللَّهِ ملاحظه فرمایید که عرض چه میکند
که بکلی انسان کور میشود و تمیز میان صحیح و تقیم و غش و
سین نمیدهد
و اما این کلام کفایت من دون باین اصلش از عمرا
که گفت حسبنا کتاب الله و غیر دیگر محتاج باین معنی است
نیستیم

نیستیم و اساس نزاع و جدال و خصومت و تشنیت و تفریق
را گذاشت و عداوت و بغض این دوستان و صحاب
حضرت انداخت اینک اساس جمیع ظلمها و ظیفانها
و عصیانها بلکه سب خویشزبانها گشت و چون مطلع
بر حقایق و قایع بعد از حضرت رسول گردید شهادت
میدهد که ائس اساس دین الله از اینکله بر هم خورد و
جنود نفس و هوی هجوم آورد و راسخ در علم مغرور و سهول
گشت و هر شخص بجهول و بجهول چون ابوهریره و ابو سعید
مغز و مقبول گردید

اللهم و آل من والآء و عاده من عاده اسیر و حقیر و
خانه نشین شد و لعن الله الناقه و را کبها و نایها
یارد نشین گشت لافنی الاعلی لا سبف الا
ذوالفقار گشته تلال و تقار شد و الشجرة الملعونه
فی القرآن بر عرش خلافت در سلطنت استقرار یافت
القامله بضعة منی من ازها فقد ازانی در بیت

العزیز کریم تا بطلک شد دعایش بیجاک بجز آن
جان پاک با قومی سفاک و خاک شتافت و بلفست
و تجملت و لوعشت تفتلت معزز و مکرم گشت
اینکه حسنا کتاب الله تیغ و شمشیر شد در برابر مبارک
حضرت امیر خورد و سیف صامم این اکلہ الا کلباد
گشت این کلدر لیلۃ الہدیہ نار سعیر بر افروخت و
چهار هزار نفس حفظ قرآن اجلہ اصحاب حضرت امیر را
ہزلہ و زلزہ و خذلہ خوارج کرد اینکلہ تثبت مثل اجبا
نود و تفریق جمع اہل و لا کرد اینکلہ حب اجبای جمال
تجدیر البیف و سنان و حیف وعدوان تبدیل نمود
اینکلہ خنجر کین شد و در ارض طف خنجر جمال مہین را قطع
کرد و خاک را بخون مطہرش رنگین نمود اینکلہ در حرا
کر بلا آنصیت کبری و آن فضیوہ عظمی را بر پانمود
اینکلہ جمیع ائمہ اطہار را اسیر و سجون و مظلوم و مکہوم
غدار کرد اینکلہ بسبب شد کہ در بین امت بر حور جمال
دزاع

دزاع و قتال و حرب و غرب انداخت خون کرد حمال
مسلمانان ریخت اینکلہ کور فرقا ز از یروز بر نمودم و
بوستان آسمی و جنت محمد را بکل سباع و ذناب چنگ
کرد اینکلہ هزار و دویست سال بخوزیزی غیر از اکلکون
و حرام نمود اینکلہ صد ہزار کلولہ گشت و بر سید مبارک حضرت
اعلی خورد اینکلہ زنجیر شد و در گردن جمال قدم افتاد این
کلمہ غربت عراق و کربت بلغار و صیبت سجن اعظم شد
زیرا خلیفہ ثانی چون خواست بستن کتاب حضرت امیر را
مقبور و در زاویہ نسیان بکصور نماید و اسنخ در علم را
بتذل و فاسق بر جہل را معزز و محترم کند و مخصوص
من گنت مولاه فہذا علی مولاه را تحقیر نماید در
مقابل نصر بکفینا کتاب الله و حسنا القرآن
گفت و استدلال بلا رطب و لا بالسن الا فی
کتاب مبین نمود و تمک بالہوم اکتلت لکم دنکم
جنت و تثبت باولم بکفہم انا انزلنا علیک الکتاب

کرد و بتین کتاب را نسخ در علم حضرت امیر را خازنه نشین نمود
و هر ادوی ضعیف را شیر گری کرد یکی لوکان بنی بعدی گفت
عمر روایت کرد دیگری حدیث عشره مبشره قراست
نمود دیگری عثمان ذوالنورین و عثمان زبغی قال الجنة
ثمات کرد دیگری لو انخذت خلیلاً غیرا لله لا
انابکم خلیلاً از قول حضرت حکایت نمود
خلاصه بجهت وفادای بی شمار گشت غبار کذب و آزار
بلند شد و نور آفتاب صدق مگر گشت اختلاف
شدید شد و ایتلاف ناپدید گشت آراء مختلفه بمیان
آمد و اختلاف کلمه عیان شد شریعت الهی تزلزل شد و
بتین کتاب الهی مخدول گشت ابن عفان معتول گشت
ابن اکلا الاکباد منصوب گشت ^{جمله} بر خاست مگر
و دغل بمیان آمد حمیرا بر ناقه شهباء سوار شد و جولان
در میدان عصیان نمود و خونخواری ابن عفان کرد
معاویه سر از او بیرون کرد و در ماتم عثمان از دیده خون
بارید

باید بر سر برافت و اصبع مقطوع حرم و اما چه غیر نمود
بیر من بر خون عثمان نثار کرد و با چشمی گریان آغاز فریاد
و فغان نمود که این قمیص بر خون ذوالنورین است و
این اصبع مقطوع نورعین و او بلا و ادینا و اشریقا جمع
حاضرین گریستند و در معاوضت حضرت امیر زیستند غبار
تیره بیلد الهمیر بفلک اشیر رسید و هزاران از نخبه اصحاب
رسول در خاک و خون معتول افتاد و علی خذ المنوال سائر الاحوا
و اگر خلیفه ثانی اطاعت بر اسنخ در علم و بتین کتاب حضرت
امیر مینمود و حسنا کتاب الله بر زبان نیراند ابداً
این فتن و فساد رخ نمینمود و این شک و تحک بمیان
نمیآمد و سی هزار بجهت در مقابل را اسنخ در علم بمنارعه و
سماحجه بر نخواست چه که هر یک از اصحاب رسول خویش
را بجهت مستقل شمرده از آیات و احادیث استنباط احکام
و عبادات و اعتقادات مینمودند در این میان کسی که
مهول و مغزول بود حضرت امیر بود و همچنین ملائمه متفان

۱۳
و سایر بجهتین حسنا کتاب الله میدانند و از بین
کتاب حضرت اعلی روحی له الفداء خویش را استغنی میسر دارند
لینذا بآیه مبارکه ولکنه رسول الله و خاتم النبیین
و تنگ جسته قوی بر قتل حضرت اعلی دادند و اگر چنانچه
از برای کتاب مبتنی واجب میدانند اعتماد بر فهم خویش
نیک کردند در حکم قتل تردید نمودند پس معلوم و واضح است
که جمیع این فساد و فتن و بلا یا دکن از عدم اطاعت بجهت
ببین و عبارت حسنا کتاب الله منبت گشت
باری اگر چنانچه کتاب کفایت بیکر مبتنی مخصوص در
لذوم و آیه کتاب اقدس چه لازم کتاب عهد چه جهت
چرا این آیات که در نزد کل اقبام وجود میخوانند و بنوعی
عمل نمودند نهایت هر یک از اقبام بجهتدی میشد و بنا
میکرد و حکمی بجزی میداشت و نهایتش امین بود که
استناطها مختلف بیکت کا از بجا دل میرسد بجا دل به
منار و منبر میشد و منازعه مقاتله یا بنا میرد و عاقبت صد
هزار خون

۱۴
هزار خون ریخته میشد و پیروز دیگر نیستند حال با وجود عهد و پیمان
نیز آفاق حسنا کتاب بگویند و ای اگر آیات کتاب تقد
و کتاب عهد در میان نبود آنوقت و آنکه گوشت و پوست
این عهد را با دفرش فوراً پاره پاره مینمودند و از غریب
وقوعات اینکه یکی از احباب گفته بود که این رساله چگونه در
شجاعت است با وجود آن که صد آیه در آن مندرج چگونه
آیات بیانات شجاعت میشود در جواب بفرمایند تیر شهاب
رد اعلی الباب تألیف شخص کرمانی نیز محتوی بر صد
آیات بیانات قرآن در این صورت تیر شهاب را کتاب
صواب باید خوانند گذشته از این رساله یکی از بجهانی که در
رد جمال بسین دنیا عظیم تر قوم نموده جمیع اعترافات و احتجاجات
خویش را مستند بر آیات پان نموده و بزعم خود نصوسر بیان
را از قاطع بر جمال مبارک شمرده و آیات حضرت اعلی روحی
له الفداء را درج کرده در این صورت باید گفت آن رساله
آن شخص کتاب بسین است یا الهام علیین و از انزوب

غراب آنکه اعتراضات اهل زوال بر این عبودیت مطابق احتجاجات
 اهل ضلال بر جمال ذوالجلال است *طابق النقل بالنقل*
 دلی از برای این عبودیت ثمراتی جعل کردند و بر آن زد و نوشتند
 و دلوله در آفاق انداختند و آتشی بر آفریدند و خرین
 پیکانه و خویش سوختند و از اهل مهم لافند و اخی لاف
قالوا انما نحن مصلحون الا انتم هم المفسدون
 و لکن لا یسعدون ملاحظه نماید آدعانی از برای این عبودیت
 خلق نمودند پس بحاجه بآیه من یدعی قبل الالف
 نمودند و حال آنکه جمال قدم و اسم اعظم روحی لترتبه الفدا
 این عبودیت از کودکی رضیع ثدی عبودیت فرمود و در آغوش
 خضوع و خشوع و رقیقت پرورش داد و بجلعت بندگی
 درگاه احدیت الهیه این بکل سحوت رازینت بخشید
 تا در قطب اسکان علم میثاق بنسیم عبودیت کبری میواج گردد
 و راجع عهد در زجاج رقیقت سحوت عظمی و ملاحج شود
 عبودیتی در ابداع ظاهر گردد که در جمیع عوالم تحقق یابد و شبیه
 شیل

شیل و نظیری در این عبودیت داشته باشد لهذا این عبودیت سلطنت
 عزت ابدیه را بر این عبودیت بصمیمیت تبدیل نمایم و سر را بر
 این حصیر تغییر یابد نمایم و این حسیض اذنی را با وج
 اعلی تحویل نجویم راه بندگی بگویم و اسرار عبودیت گویم
 در دامن کبریا در آویزم و اشک حسرت یزیم و عجز و نیاز
 آرم که آید بر کیمتایم و خداوند بهمتایم قوت و قدرتی
 بخش و تاب و توانی عطا فرما قوتی را نیروی ملا اعلی
 بخش و اعضا را تأیید ملکوت اهی جوارح را سوانح
 نجیبی ده و ارکان را الواج ملکوتی فرما تا بر عبودیت جمال
 احدیت چنانکه لایق و سزاوار است توتید کردم و بر
 بندگی آستان تقدست چنانکه باید و شاید توفیق شوم
 ای محیط در بسط فقر و فناء راه ده ای مهین در خلوتگاه
 سحر و جاسکن بخش خاک ره دوستان کن و
 غبار آستان فرما عبودیت ملکوتی بخش که فوق
 توانائی بشریست و رقیقت ناسوتی ده که انزل بر آ

بندگی است توئی قوی و قدیر توئی مقدر و بی نظیر شععی
 برافروز که پر توش روشنی آفاق شود و ناری ایقاد کن که
 حرارتش شعله بر سبع طباق زند دلهارا بسط الهام کن
 و جهانها را مشرق انوار ای پروردگار در دستند از
 درمان کن و هوشمند از محرم ایوان افق علیتین را بنور
 بین روشن نما و ساحت دلهارا رشک گلزار روشن
 کن هر یک از اجبار انجم هدی نما و هر یک از اهل و فارا
 گو کبی ساطع در افق اعلی نخالهای حدیقه رحمانیت را
 طراوت و لطافت بخش و نور سیدگان بارگاه احدیت
 را صباحت و مطاحت ده بندگمان دیرینت را انوار ^{علیتین}
 فرما و آزادگان قدیم را شهر یاران اقلیم نعیم کن رویشان
 برافروز و خوش از اشک رجان فرما و آفاق را معطر و بر
 دستشان بید پیمانها و لفظشان لؤلؤ لؤلؤ برایشان
 ثجان بنین کن و دلیلشان سوحات علیتین ظهیرشان
 شدید القوی کن و نصیرشان جنود ملکوت ابی
 باری

باری مقصد تر از زمین اینک با نیو سائل و اراجیف بنیان
 میثاق را بکلی از نیاید برانند از بند و اساس عهد را از بیخ
 دین برکنند ولی از این غافل که فیض شامل نجم آفل نگردد
 و غیث باطل شئی باطل نشود انوار ملکوت ظلمات
 لیل و بچور نشود و آیات لاهوت منسوخ اهل غرور نگردد
 عنقریب آیات آیات عهد تواج کردد و انوار ساطع میثاق
 گو کب و حاج این سبیل عظیم آبیاری هفت اقلیم نماید
 و این نور بین بر توافشانی بر روی زمین بسط غیر محیط
 سمار کردد و کشور خاک سپهر افلاک شود آب جوی ^{معین}
 شود و شعله دلجوی نور بین
 باری ای همدم قدیم این عبد را امید و طمید بود که یاران مهربان
 در تهاجم بلایا و تابع زرایا و هجوم عموم بر ایا و شدت نصیبت
 کبری و بلیه عظمی و تسلط اعداء و توج بحر فضا هر یک زهر
 هلا اهل را درمان کردند و زخم باطل را مرهم کامل شوند عدد
 صائل را سپر هائل کردند و تیر و شمشیر دشمنان را مانع دفع

۱۹
حال آنان نیز بیخ جفا کشیدند و نصیحت بر دفا نشیندند و
بجور انحراف این عهد بهار را پسندیدند عهد و میثاق را مدار
شفاق کردند و واسطه ایلاف را اسر اختلاف نمودند نو
ببین را ببل بهم خواندند و اشراق علیتین را احراق بحین
شمرند حصن حصین را گذاشتند و خدمت کلین را المجا
متین گمان نمودند نصر قاطع را انسیا نسیا نمودند و
برهان لامع را هفزا استخر یا گرفتند مبتین منصوص را
مقصود الجناح کردند و بنیان برصوص را مهدوم الالاس
انگاشتند یکی رئیس المشرکین نماید و دیگری عهد و بین
شمرد یکی بیعت گفت دیگری بیعت خواند یکی
شکایت کرد و دیگری روایت از بد و صعود آتش فساد
برافروخت و مرکز جحد نقض عهد آموخت اطفال همد
آین بروری گذاشتند و بوهم و گمان بهتری خواستند و
برتری جستند و بهر وسیله تخدیش از زبان و تشویش باران
نمودند جمیع اوراق اخبار در اقطار و اقطار خبر صعود نیز
آفاق

۲۰
آفاق را با نقض میثاق توأم اعلان نمود از جمله اشهر روزنامه
ایرانیان در اسلا بول این خبر سهول را باطل و ذم اعلان
کرد در اروپا بعضی رساله تالیف نمودند و این جناع شیف
را در انظار عموم عرضه کردند این ناقضین مدتی کسین شدند
عاقبت بعد از سه سال از دعائی از برای این عهد فرض تخمین
نمودند و با کوس و کرنا عریده در روی زمین انداختند و
این عهد را مصداق آیه مبارک من یدعی اسرا قبل اتمام
الف سنه کاملة آنه کذاب منفر نسل الله ان بودند
علی الرجوع ان ثاب انه هو التواب دان اصغر علی
ما قال یبعث علیه من لایرحه انه شدید العقاب
دانستند و این آیه را در کل رسائل خویش با قلم جلی مرقوم نموده
ولی دقت نمایند که چه فتوی در حق این عهد فرید و حید داده اند
در درون رساله ذکر ادعای الوهیت در بوبیت و شرکت
با جمال مبارک را نموده اند و در ظهر رساله ما و داخل این آیه
را مرقوم نموده اند دیگر تا کی این فتوی بجری گردد و من لایرحه

بشدید حدی جبل درید این دجید را قطع نماید ولی این عمل
 در حق نفسی ثنوی ندیم و تکفیر و تفسیق ننمایم و اسناد شرک
 ندیم نهایت اینست که نصیحت کنم و رجوع بر شیاق
 دلالت نمایم فمن شاء فلیعمل ومن شاء فلیترك ان
 الله غنی عن العالمین و ما انت علیهم بواکیل گویم
 و دست علمیم ببطور خوانم و علیکم بانفسکم دانم و دست
 تفرغ کشایم و زبان ابتهال باز کنم و رب احد قوی
 فاعلم لا یعلمون گویم و سینه را هدف صد هزار تیر جهانمایم
 و چهره و فاتیله ننمایم و زخم اثر را مرهم ابتهال نهم و در
 اهل بغض را درمان سریع العلاج جویم صبر و تحمل خواهم و
 نیک و مبتل جویم گریه و زاری کنم و سویه و بیقراری ننمایم
 عجز و نیاز آرم و فریاد و فغان نمایم که ای پاک یزدان
 این قوم در ظل سدره شمشی بودند و در ریاض جنت مأوی
 آتشی در قلوبشان شعل زد و مغلوب الهوی و سلوب
 التبی عربده انداختند و علم و لول افراختند و زرد ادبای با
 اگر شاید

که شاید علم شیاق منکوس گردد و حقیقت جهانایوس نور
 بسین افول نماید و ظلال اسلج بصیرت حصولی جوید مرکز بیان
 فراختر شود و نار الله الموقده خاموش گردد زمام
 عهد در دست اطفال مهدا شد و شمع افروز پریشان از
 ارباب بغض انجمود گردد نیز شیاق غروب کند و خفاش
 شقاق خیمه پروان زند بر تو حقیقت منفقود و کمون کرد
 و ظلمت مجاز سرا پرده بگردون زند مرکز عهد تبدیل یابد
 محور شیاق تحویل حال این عهد را در صون حمایت مصون
 نمودی و میثافت را محفوظ و ثبوت بنیان پایان
 را بر افراستی و دست تطاول ناقضین را کوتاه راضی
 ولی نقص عهد کردن گیر شد و مانند اغلال در نجیر و
 انا جعلنا فی اعناقهم الاغلال فهمی الی الاذقان
 مستقیمون تحقق یافت
 ای پروردگار بقوت و اقتدار این زنجیر بردار و عنان
 را از اغلال رحمانی بخش کرد زهار آزاد کن و دلهای غیر

قیرون رادوش و شاد فرما خشنک از پیدار کن و همچو شازا
 هوشیار اطفال رصیح را بشدی عزیز دلالت فرما و کودکان
 پخرد را بدستان عنایت هدایت نماست باده غرور در اسم
 خضوع و خشوع آموز و زنجیر شکن کبر و کمن را آداب عبودیت
 تعلیم نما این چهارگان نادانند و این کودکان نوبهوسان
 و پخردان ندانند و شناسند و انجام نپسند نام جویند
 در راه جفا پویند توانبیا بخش و اشتباه را از زبان بردار
 هدایت کن و عنایت فرما و بظلم سده و یشاق دلالت
 نما تا کل در سایه شجره اینساراحت جان یابند و کام
 دل جویند و مسرت بی پایان رسند و مقامشان بلند
 گردد و قدرشان از جمند عزت قدیمه یابند و موهبت
 عظیم از آغاز سرفراز تر گردند و از پیش عنایت بیشتر یابند
 ای پروردگار تاین بخش و توفیق عنایت کن این ابر
 تیره را زائل کن و این غم هائل را استلاشی و باطل نسیم
 جان بخش بوزان و دل های برده را زنده کن باران

رحمتی مبارک و این گیاه افسرده را تر و تازه نما حدائق قلوب
 را جنت ایمنی کن و حدائق نفوس را ریاض ملا اعلی ای
 قدیر در جای این عبد پذیر توئی توانا توئی بجهت آ
 از اعزب غراب آنکه در سال قبل نوشته از مدینه الیه عراق
 نزد جناب آقا محمد مصطفی علیه بحار الله ارسال میشود و از
 ایشان سؤال مینمایند این لوح مبارک است یا دون آن
 جناب مذکور آن ورق مذبور را نزد جناب آقا میرزا اسد الله
 ارسال مینمایند و استفسار از حقیقت کیفیت میکنند آن
 ورق چون ملاحظه کردید بعضی از آثار مبارک را بر آورنده نفسی
 جمع نموده یعنی چند فقره از اینجا چند فقره از آنجا و در
 میان این فقرات ع ع مرقوم نموده و آن ورق بعضی فقرات
 اینست ستر الله من سدة النار من و راء فلزم
 النور علی بفعه الأصر قد کان بالروح شهورا و
 بعد این مرقوم فبجانك اللهم أسئلك بذالك الغیب
 فیمكن البقاء و بذكرك العلی الاعلی ع ع و بجمال

القدس فردوسك الالهی

باری در جواب باقا میرزا اسد الله تاکید شد و باقا محمد فی
 علیه ساء الله مرقوم کردید که این لوح بعضی فقراتش از جمال قدم
 و بعضی نه این را بعضی از تزلزلین مخصوص ترتیب داده اند
 و در افواه اجزای الهی انداخته اند تا شیوع یابد و چون بنا
 گشت خواهیم گفت که این را ثابتهین ترتیب داده اند و
 این را سبب تخدیش از زبان ضعفا خواهند نمود پس باید
 هر کس این نوشته در دستش آید بخواهد این نصیه در سه
 سال پیش واقع و الآن جواب در بغداد موجود و جمیع اقبای
 بغداد مطلع و چون جناب فروغی در این ارض زیارت
 آسان مقدس شرف شد در نزد جمعی ذکر این نوشته شد
 بکرات و مرات و تکرار گفته شد و تاکید گشت که این نوشته
 اصل ندارد بلکه ترتیب تزلزلین است و باید بکلی محو شود
 حال این ایام ترکوم مکشوف شد حضرات آن نوشته را
 دست آویز کرده و ضعف را تشویش میدهند که تحریف شده
 و حال

و حال آنکه تحریف تزلزلین چون آفتاب شهود دو واضح و مطبوع
 در جمیع آفاق منتشر آیات سوره هیکل را بعضی بکلی از سوره
 هیکل برداشته و بعضی را تغییر داده اند

حال ملاحظه فرمایند که این مظلوم ساکت و صامت و اهل
 فتور چه قدر جسور و اعظم شود و را ثابتهین نسبت داده اند و
 حال آنکه در اکثر اوراق بخط کاتب تحریف واقع و آنچه خواننده
 کرده اند و بنص جلیل این عبد مبین کتاب مبین است و آثار
 آنچه در تحت تصدیق این عبد نه شایان اعتماد نیست مگر
 با اثر قلم اعلی آن نیز باید نهایت دقت و محصر دقیق شود
 که لفظه تزیید و تنقیص و تصحیف نکردد نصیه فاقبلوه به
 بنص صنف فاقبلوه شد از خاطر زور

پادشاه شام نور الدین سلجوقی امر را در حلب نگاشت عیارش
 این اذ او سلکم امری هذا فاحصوا کمل الیهود فی
 حلب یعنی جمیع یهود حلب را بشمارید کاتب بعد از توفیق
 تهریر فرمان غفلت نمود کسی لفظه از فضیلات بالایی جای

احصوا گذاشت اختصاصا شد بورد و فرمان جمع بود و ظلم
 را جمع نموده بلا عظمی بر آن بچارگان وارد آوردند چون
 کیفیت منتشر و مسموع پادشاه گشت بسیار بر آشفت و
 دشنام گفت و از غضب بر افروخت و کاتب امور در خوا
 ساخت چون حقیقت مسئله معلوم گشت شهود شد که
 این تصحیف و تحریف را یک ذبابه ضعیف نموده ملاحظه
 فرماید تصحیف و تزئید نقطه چه ظلم عظیم و فساد شدید بر پا نمود
 از این قیاس کنید علی الخصوص جمیع امانات و اوراق
 این عهد را منزل زلین غصب و ضبط نمودند حقیقت این قضیه
 آنکه جمال قدم و اسم اعظم روحی و ذاتی و کینوشی لغت المقدسه
 الفداء در آیام اخیره و قتی که در فرارش تشریف داشتند این عهد
 بقصر رفت و شب در روز در ساحت اقدس بودم دلها پر خون
 اشک مانند جیحون و با این حالت با کثر خدمات مبارک
 مشغول بودم روزی فرمودند اوراق من را جمع کن از این
 فرمایش چنان طپش و اضطرابی در قلب حاصل گشت که

شرح توانم مگر از قطع فرمودند بحضرت اطاعت با کمال از تعاضد
 دل و دست مباشرت بجمع اوراق نمودم و دو جانفیه بسیار
 بزرگ که در وقت تشریف بردن بقصر و مراجعت بجمع جمیع
 اوراق و ما يتعلق بحب آفاق در آن دو جانفیه گذاشت
 میشد باری این عهد مشغول بجمع کردن بود که بیزا مجد الدین
 وارد شد این عهد چنان متأثر و مضطرب بود که خواست
 بزودی از تاثرات جمع اوراق خلاص شود بی اختیار با و
 گشتم تو نیز سعادت نما باری جمیع اوراق و امانات و
 خواتم و سجعهای مهرهای مقدس را در آن دو جانفیه گذاشته
 بستیم فرمودند تعلق بود دارد بعد از زیه گیری رخ نمود و
 ارکان عرش منزل زل و ظلمت فراق آفاق را احاطه نمود
 صبح نورانی بشام ظلمانی تبدیل گشت شمس حقیقت بنظایر
 از ابصار افول نمود و بر آفاق بصائر سطوع فرمود براج
 هدی از ملا اادنی صعود نمود و در زجا جبهه ملا را علی بر افرو
 دلها غرق خون شد و جگر با پر سوز و گداز گشت ناله

۲۷
احصوا گذاشت اخصوا شد بورد در فرمان جمیع بود و عظیم
را جمع نموده بکار عظیمی بر آن بچارگان وارد آوردند چون
کیفیت منتشر و مسموع پادشاه گشت بسیار بر آشفت و
دشنام گشت و از غضب برافروخت و کتاب را مورد غنا
ساخت چون حقیقت برسد معلوم گشت شهود شد که
این تصحیف و تحریف را یک ذبابه ضعیف نموده ملاحظه
فرماید تصحیف و تزئید لفظه چه ظلم عظیم و فساد شدید برپا نمود
از این قیاس کنید علی الخصوص جمیع امانات و اوراق
این عهد را متزلزلین غضب ضبط نمودند حقیقت این قضیه
آنکه جمال قدم و اسم اعظم روحی و ذاتی و کینوشی لغت المقدسه
الغدا در آیام اخیره و قتیکه در فراش شریف داشتند این عهد
بصرفت و شب و روز در راحت اقدس بودم دلها پر خون
اشک مانند جیحون و با اینجالت با کثر خدمات مبارک
مشغول بودم روزی فرمودند اوراق من را جمع کن از این
فرمایش چنان طپش و اضطرابی در قلب حاصل گشت که
شرح

۲۸
شرح توانم مکرر از قطعی فرمودند محض اطاعت با کمال ارتعاش
دل و دست با شرت بجمع اوراق نمودم و دو جان نظ بسیار
بزرگ که در وقت تشریف بردن بقصر و مراجعت بجا جمیع
اوراق و ما تعلق بحب آفاق در آن دو جان نظ گذاشته
میشد باری این عهد مشغول بجمع کردن بود که بیز از مجد الدین
وارد شد این عهد چنان متأثر و مضطرب بود که خواست
بزودی از تاثرات جمع اوراق خلاص شود بی اختیار باو
گشتم تو نیز معاونت نما باری جمیع اوراق و امانات و
خواتم و سجعهای مهرهای مقدس را در آن دو جان نظ گذاشته
بستیم فرمودند تعلق بود دارد بعد از زیه کبری رخ نمود
ارکان عرش متزلزل و ظلمت فراق آفاق را احاطه نمود
صبح نورانی بشام ظلمانی تبدیل گشت شمس حقیقت بظاهر
از ابصار افول نمود و بر آفاق بصائر سطوع فرمود براج
هدی از ملا ادفنی صعود نمود و در زجا جبهه طارا علی را فرو
دلها غرق خون شد و بگره پارسوز و گداز گشت ناله

و چنین بلند شد و گریه و زاری با وج اشیر رسید جمع مل از
 وضع و شریف در قصر جمع شدند و کافران آثار و تحسیر مصیبت
 کبری و لا شمع لهم مسا فضلا و علماء و ادبای ملل شکی
 از شدت و شیع و نصاری قصابید غرادر ماتم و رزیه کبری انشا
 نموده در کمال تأثر و تأسف و تحسیر علی ملا الا شهدا قرائت و
 تلاوت می نمودند و جمیع در ستایش و نیایش و بزرگواری بزر
 آفاق بود و اعتراف بر عظمت و جلال و جمال و کمال حضرت
 کبریا و افضل شاهدت به کل البرایا
 باری اینعبد در این فرغ عظیم و اضطراب شدید با چشمی گریان
 و قلبی سوزان و کبدی بریان وارد غرفه مبارک با اغصان
 شد چون خواستم جسد مطهر را غسل و آب پاک و ماء طهور را
 بنفحات آن تن چون بلور معطر نالیم یکی از اهل مشور بانعبد
 گفت این دو جانب بدهید بدو میز ابدیع الله بغرفه خوش
 برد و محافظه نماید زیرا در اینجا آب سوج خواهد زد اینعبد از
 شدت صدر کبری و قوت رزیه عظمی بدو هوش و محو وفاتی
 گشت

گشت و بهیچ وجه گمان چنین ظلم نیکست
 که بگویم قلب چارخون شود و نویسم اشکها همچون شود
 قسم بحال قدم از حواس و احساس هزار و یکمان گشتم و تالی
 صبح گریستم و یوم ثانی و ثالث نیز بر اینم سوال گذشت لیل
 رابع نصف شب از بستر باخون جگر برخواستم که قدری موشی
 نمایم بلکه مشوری در حرقت و سوزش جگر حاصل شود ملاحظ
 کردم که اوراق را باز نموده اند و جستجو نمایند چنان حالتی
 دست داد که وصف توانم دوباره رجوع بفرارش نمودم که
 مبادا ملتفت شوند که اینعبد این قضیه را مشاهده نمود
 پیش خود گشتم که چون حضرات کتاب عهد جمال قدم رانزیده اند
 گمان میکنند که بواسطه اوراق مبارک میتوانند اخلالی
 بکنند لهذا بهتر اینست که اینعبد سکوت نماید و یوم سابع
 کتاب عهد تلاوت شود آنوقت اهل مشور پشیمان خواهند
 گشت و این اوراق را اعاده خواهند نمود چون یوم سابع
 تلاوت کتاب عهد گشت و معانی مباح در مذاق اهل

وفاق ملاوت شهید بخشید حزنی سرور دستبش گشتند بعضی
مغموم و تحسیر آثار بشارت کبری در وجوه اجاظ ظاهر گشت
و غبار که درت عظمی در بشره اهل هوی نمودار گردید بقسمیکه
جمع حاضرین ملتفت شدند و از همان بوم اساس نقصن
گذاشته شد و دریای هم موج آمد آتش فساد بر افروخت
و قلوب مخلصین بسوخت روز بروز این آتش شعله ور
گشت و این غبار بلند تر شد تا یکی از حضرات افغان
توقیع جدید داشت و استدعا نمود که فوق توقیعش بنجام
مبارک مزین گردد ذکر شد که یک خاتم از خاتمهای مبارک
۲ خبری بدهید تا این توقیع را مزین نمایم جواب گفتند از خاتمهای
مبارک ندارم گفته شد که جمیع خاتمهای مقدس در جانظ
در گنج مبارک بود و جانظ را من تسلیم شما نمودم گفت
من ندیدم و نمیدانم از این جواب قسم بروح اسوای جان
ارتعاشی در بدن حاصل شد که وصف توانم حیران
در گردان ماندم و گریان و نالان شدم که این چه
نقشه

نقشه عظمی بود و چه ظلمت و عمارت ظاهر گشت
باری جمیع آثار مقدسه و الواح متعلقه باینعبده سازد و ستان
جمیع را از میان بردند حتی احکامیکه تعدیلش در نزد اینعبده
موجود ملاحظه فرمایند که تصدی بچند وجه رسید و اینعبده
ساکت و صامت بود که مباد این را نمحکمه بکلی نشد
آفاق گردد و این حوادث مخفیانه تمار معروف در نزد اهل
شفاق شود در آتش بسوختیم و میساختیم و یکریتم و نیز ریتم
بعد ملاحظه شد که بلا یا یک بر جمال قدم وارد یک یک پی در
پی ستولی بر اینعبده بگیرد تا آنچه در علو ربوبیت ظاهر گشته
انعکاساتش در دتو عبودیت نمایان و عیان شود
سورتی در زیر دارد آنچه در بالاستی چون این بصیبت
بعینها بر جمال قدم وارد پس باید صدر از آن نصیب اینعبده
گردد تا عبودی اطعمنی حتی اجعلک مثلنی تخفون باید
چنانچه در مناجات پان بفرماید و فی الحقیقه این مفره
مناجات از لسان اینعبده است قال و قوله الحق

٣٣
قد اخذتني الاحزان على شان منع العلم الاعلى عن
الجزيان ولسان الابهى عن الذكر والبيان و
قد رابت يا الهى في حبك ما الاراث عبون الاولين
وسمعت ما اسمعت اذن العالمين وتدارى يا
الهى عبادك الذبت نزلت عليهم البيان وخافتم
لنفسى احجب من سلال الفيل كلما بحت ويفتخرون
بخاتمك ويضربونه على الالواح لا يثبت ربا ساعتم
بعد الذى انى ارسلت اليهم لعل يستشعرون
لا فوعزتك لم يكن خاتمك الا فى اصبعى والافكار
منى ابدأ ولن يفدر احد ان ياخذ منى طوبى
لمن يقراء ما انفس فيه من اسرارك المسنوره و
ايائك الاحليه وثناباك المسنوره اشقى بانه البد
ملاحظ بفر ما يدرك كلوز اينغدر الزبلا يامى وارده برجال
قدم نصيب عظيم است آنچه برآن مطلع انوار واز بعينه
بر اين خاک روارد قد تجلت دموع الملاء الاعلى
لبلاى

٣٤
لبلاى وتلعبت زفرات اهل الملكوت الابهى الكرى
وابلاى واصين اهل سرادق القدس نذرت العبر
من حزاني واكباد الملاء العالمين لتفتت من اجزا
والآسى الهى الهى نرى اجمع نارى وضجيج كرى
واحتراف كبدى وشعلة قلبى وكفى احشائى ونهض
دموعى وسهل عيونى وشدة كرى وحرقة فؤادى و
وابلاى اهرب الكنوا الى بغى المرصد وفوقوا
سهام المفاسد وسلوا على سيف العدو ان من كل
جانب واظفوا العنان واشرعوا السنان واغاروا
على هذا العبد الذليل بكل طعنان اهرب ليس نصير
ولا ظهير ولا مجبر الا انك وبقيت فريدا وحيدا
اسبر ان ليلابن احبائك وحبيرانا فى امرى كلما
انظر الى الهمين ارى نبالا طابرة وانظر الى البهار
ارى نصالا شابعة والنفت الى الامام اجد سبوا
شاهرة واتوجه الى الخلف احسن رماحنا فذة وارفع

۳۵
رأسی اری فهو ما سكا نفة واطرق الی الارض اری
جبال و اشراك مواصلة و منوعه الی صناد او لی
العدوان حتی برسوفی فی اعدو و النهران و بعد بکون
باشدهوان ابرب و غایه رجائی انصرع الیک
و ابهل الیک و ضجیحی برتفع الی ملکوتک الایهی و
صریحی یصاعدا الی ملک الاعلی ان تقرب الیهم
رجوعی الیک و وردی علیک و وفودی بین
بدیک ابرب ضافت علی الارض برجهما و اشدت
علی الازمة باسرها و احاطنی جنود الشبهات من
جمیع الجهات و اغارت علی جموع الغصماء من کل
الانحاء انجذبتنی بغیبلی من الملائکة المقربین من
ملکوتک الایهی و انصرنی بنزول جموش سنوسمین
من ملک الاعلی کما وعدتنی حین اندک بطور جود
من رجلیک علی سبناه الظهور شهد الالفاء و انی
القلب یلقن الفؤاد انان انجز وعدک الحق و قولک
الصدق

الصدق باسمحبوب من فی الارض و السماء فاعلم
اللهم نفوسا زکبة و قلوبا صافیه و وجوها نوریه و وجها
بیشاء و صدوراً منشرحه بالآیات قدسک بار رب الایهی
و السناناطفه بذكرک بازا الاسماء الحسنی و کهنونا
لطیفه صافیه مستنبه عنک بار رب السموات العلی
لیقوموا علی نشر الآیات و اعلاء الکلمه و اشهار البینا
مستکین بالمثاق و مششبتین بعهدک بار رب الایهی
و یفتحوا فلاح القلوب و معافل النفوس و یسخروا الافرا
فاغتم جنود ملک الاعلی بار رب الایهی
اینعبد در ساحت اقدس جمال قدم از شدت خجلت و فرسای
سر بر ندارد و از کثرت قصور در حسرت فتوزیارد چه کردستی
تمهی و کناعی عظیم و ذنوب و عصیان و نسیان قائم در
استانم و جز عفو و غفران ملجا و پناهی ندارم ای بزرگ
سربان سراپا کنهیم و خاک رحیم و متفرع در حر صبحکرمیم
ای بزرگوار خطا پوش و عطا بخش و فایزما عنایت

کن تا نور هدایت تابد در تو موجب بنماید شمع غفران
 برافروزد پرده عصیان بسوزد صبح امید دم ظلمت نوید
 زائل گردد نسیم الطاف بوزد و شمیم احسان برود نماید
 شامها معتطر گردد رو بهامشور شود توبی بخشنده و مهربان
 و درخشنده و تابان اشهی

ولی حمد نمایم حضرت احدیت را که اهل فتور پس از پنج سال غورو
 شور تصور یکبر اینعبود وارد آوردند این بود که مکنایه اشاره
 و عباره و تلویح و حال توضیح تفهیم کل بنمایند که اینعبود تمی
 مقامی و شانی و ظهور جدیدی و طلوع بدیعی هستم یعنی
 خود را مطلع وحی میدانم و منظر الهام شرم و نصرت کتاب الت
 وحی مختص بحضرت اعلی و جمال مبارک است و تا هزار سال
 وحی منقطع و بعث نظام ممنوع است پس سبب این
 ادعای وحی کفر ثابت و حکم بعث الله علیه من لایحه
 لاحق چه که این تتم آیه من بدعی امر من انام قبل الالف
 سنه کامله است باری چنین افرا صوبی زدند

و تحت شدیدی رو داداشند و شوای عظیمی دادند فنعم
 ما قال طوعا وفاقضا اتی فی حکمه عجا اشی بسفک
 وی فی العقل و الحوی

چون قلم در دست غمد آری شاد لاجرم آن یار برداری شاد
 باری در سنه و صعود بعراق مکتوبی ارسال گشت که مضمونش
 یا نینعانی شجون اعلم ان العبودیه فی عنینه السامیه
 هی ناجی الوتجاج و اطلب الی الجلیل و بما اقتضت ^{لمین} العا
 و همچنین صفی رقوم گشت که از عنوان تا خاتم عبد البهآ بود
 و مضمونش از این عبارات دال بر شرف و فنا اعلم ان اسمی
 عبد البهآ و لفظی عبد البهآ و نعنی عبد البهآ و کینونی
 عبد البهآ و ذالبتی عبد البهآ و سجدی الانصی
 عبد البهآ و سده المنهی عبد البهآ و جنتی الماوی
 عبد البهآ و امثال ذلک الی انتها و این نوشته در عراق
 الان بخط اینعبود موجود و همچنین مکتوبی که سه چهار سده
 قبل بنجاب آقا محمد علی المشهور بر رجال الغیب رقوم گردید

ایطاب صادق و جیب موافق آنچه مرقوم نموده بودی
ملاحظه گشت و بهشای دقت تلاوت گردید ایو کلمین
کمل اینست که آنچه از قلم اعلی نازل آزا اتباع نمایند و آنچه
پان مرجع واضح اینعبداست اعتقاد کنند ابد انا و ایل و
تفسیر نمایند و تلویح ندانند قسم عزیزی غیب و شهود هر نفسی
تصوری نماید یا تخطری کند سبب احتجاب او گردد و
ارتیاب شود اینست اعتقاد صمیمی حقیقی هر کس بدیگی اهل
ملکوت ابھی و سکان جبروت اعلی که ظهورات کلیه که شفاط
اولیه و شمس حقیقیه و مبادی فیوضات رحمانیه هستند منتهی
به ظهور اعظم و جمال قدم روحی لا اقدام اجزاء الفداء شد تا
قبل از موعد مذکور در کتاب اله یعنی الف سنه جمع نفوس مقدسه
که موجود شوند ادلاء و عباد و از قابل تراب آستان جمال
بارک اند کل دزدان آفتاب حقیقی بمنزل اسرج سفید
و نجوم ستیزه هستند که بشعاعی از اشعه الشمس حقیقیه
سفیض

سفیض گشتند کل حیوان له و کل با صوره معلون

سبحان الله چه نسبت است بین تراب رب الارباب
و چه شایسته است بین ذره و آفتاب جبر اشاب و
آما اینعبده تقاضی عبد البهتار است و ذره از خاک آستان
جمال ابھی در راحت اجابش بخو و نابودم و در آستان
بندگانش پیوجود استغفر الله عن ذون ذلك بالجنا^{الله}
ولی اینیطلب را بحال بخت و رافت تویم کل نماید نه
بعنف و زجر که سبب اختلاف شود اشھی عبد البهتار ع
ملاحظه بفرمایند که اینعبده در چه مقام قائم و در چه فکر و اندیشه
مستغرق بخور سلاطین با قوت نماید ملکوت ابھی چون ا
ناس فانی و محو و نابود و با ظهور قوت نصرت جمال ابھی
چون احقر عباد در صقع وجود شهود با وجود این اهل مشور
گران آمده

الهی أنت تعلم و نشاهد و تشهد بان طینته عبدك
مخمره بماء العبودیه لعینك العالیه و جبهه رفیقك

٣١
مرتبه بروح الفناء والمخوية في حضرتك القدسيه
وحقيقه عبدك كالطفل الرضيع قد رضع من ثدي العزيمه
ونما في حصن النعبد لطلعتك المنيره ونشأ في حجر
النشع لسلطنتك القديمه معذالك كيف سلوا
سيف السنم الموثقه على عبدك ورشفوا سهام
الطعن السمومه على ابن امك ابرب افتح
بصيرتكم وطيب سريرتكم وتصف ضمائرهم ولطف
بواطنهم وظواهرهم واهداهم الى المنهج القويم وصرا
المنفيم انك انت الكريم الرحيم
باري ملاحظه فرمايد كه اين قضيه بعينها بر جمال قدم در عراق
دارد كه صدر ارتير طعن بر سينه مبارك زدند و مشرياتي چند
اعلان نمودند كه ناس را از ما معين محروم نمايند و از نور بين
محبوب كند چنانكه در ساجات قلم پان مي فرمايد
بل فضيت على ما الافضى على احد من قبلي واجربت ما
لايجري على نفس من بعدى ولكن لن يعرفه احد

درونك

٣٢
درونك ولن تعصبه نفس سواك لانك كما لا تعرف
بالابصار وكذلك فعلك لا يدرك بالافكار وانك
انت العزيز الجبار ونزل كل ذلك حين الذي
اسمعتني اخلاف عبادك في شأني بعد الذي
ما قدرت لي من شأن دون العبودية لنفسك
والخضوع لدي باب حملك والخشوع عند ظهورك
انوار وجهك لانك لم تنزل كنت سلطانا على و
لانزال كنت عابدا لوجهك وكنت مالك النفس
كنت مملوكا لنفسك وذليلا عند جنابك وحضيرا
لسلطنتك ومعدوما لدي ظهور قدرتك ومغفورا
عند تجلي انوار عزاز لبتك رغما للذين يريدون
ان يفسدون في ارضك ويعلمون في بلادك و
يحدثون في الملك ما لا قدرت لانفسهم ومرايبهم
فسيحانك سبحانك عن كل ذاك وعن كل ما يفتل
به لانك لا تدرك حتى تذكر بالوصف ولا تعرف لكي

۴۳
تدرك بالنفث بل ان عبدك هذا يكون عابداً آمن
بعبدك و ساجداً لمن يعبدك و خادماً لمن يكون خادماً
لنفسك و خاضعاً لسلطانك و معيماً لمن يطلبك و
ناصراً لمن ينصرك في سائرناك و مهدياً من نصرك في بلادك
فوق عزتك لم اجد لنفسى عزا اكبر من ذلك و لا رتبة اعظم
من هذا و من كان في قلبه مله من شوفك و شغف
في حبك يعرف حب الذی شرفنی به من جواهر حشرك
و مجرد و مكرمك و بینشون من هذه الورقة الوردیه
ارباح حدیقه البقاء و الطیب مدینه الوفاء و یشهد
كیف یحرق و یذوب هذا الشمع فی مصباح قلبه فیما
ورد علیه و نزل فی امر مولاه اشقی
باری این عبد باین عبودیت عظمی در کمال محویت و فنادر
آستان اقدس قائم و چون ذره مفقود و معدوم و نابود در مقام
بندگی ثابت و راسخ و دائم هیچ اسمی نخواستم و خویش را هیچ
لقبی نیارستم و ادعای وحی نمودم حتی خویش را ملهم خواندم

۴۴
بیتقینی انستم و استنیرت استشرق و استبرق و جمع احیان
خود را اجناس نامیدم و در بین ناس خود را باین اسم میخواندم
بلکه منتها آرزوی این عبد انعدام صرف و فناء است
که بی نام و کلام شوم و بی اثر و بی نشان کردم بختیغت
عبودیت که عدم بخت و فقای حرف است متحقق شوم و
باینصاف ملاحظه نماید که نفوسیکه اقرای باین عبد را روا
داشتند چه ادعایا نموده اند و چه عریبه ها کرده اند و چگونه
دعوی ظهور جدید نموده اند و چه قسم ادعای نزول آیات و
وحی کرده اند بقسمی تعجیل نمودند که فرصت صحوح بحال
مبارک روحی لمرقده المظهر فداندند در وقتیکه شمس
حقیقت در افق بسین طالع و لایح و سلطان ملکوت توحید
بر بر تعزید در چیز شهود جالس بر تواقیاب اوج عزت شرق
و غرب استوار نموده وزیر اعظم باشد اشراق ابصار را خیره
فرموده در چنین وقتی و چنین روز فریوزی اظهار وجود نموده
دعایا بر افراختند و دعوی وحی نمودند و چنان عریبه

معمود در قرین انداختند و تویعات نوشتند و عبارات
 خود را آیات الهیه خواندند و خویش را سلطان روح نامیدند
 و چون از این لغوات و حرکات آشوب رفتند در قرین
 برخواست تویع ساطع چون سیف قاطع صادر گشت
 قوله جل ذکره اگر آنی از نطل امر منحرف شود معدوم صرف
 خواهد بود اشعی و این سواد کلمات است که بخط و مهر مدعی
 عیناً موجود هو العزیز
 ان یا علی اسمع ندائی و لا تکن من الغافلین قد انزل
 علیک کتاباً بلسان عربی مبین و ما ارسلنا من قبلنا
 الا الذین انقطعوا عن کل من فی السموات
 و الارضین ف سوف فرسله عندک اذا شاء الله و
 اراد و انه و ما من اله الا هو یحکم ما یشاء و انه لعظیم
 حکیم هر محمد علی هو البدیع فی افق عزیز ع ع ب
 ببارک الذی ارتفع السموات بغير عمد و اسفوی علی
 الماء عرشه و انه بكل شیء شهید او انه لا اله الا هو

انه بكل شیء شهید او انه لا اله الا هو و انه بكل علم علینا
 قل یا عبدا نبع ما ینتطق لک الروح بلسان صدق عنطیرا
 تم البلیغ الناس بعنه الآیات لیدکر و اقی انفسهم و لن
 یسبغوا خطوات کل کافر الا شها قل یا قوم آمنوا بالله الذی
 خلصکم و رزقکم و لا تعترضوا به علی قدر نفیر او فطیرا
 قل یا سلا لم تکفرون بالله بارئکم و تعترضون بعنه الا یا
 لان هذا فنزل من عند الله المفنذر العلم الحکیم
 قل یا قوم نال الله قد ظهر غضنفر الله فی الارض و قوسه کل
 حمیری رجلین و ملا فوا بئنا من خنیفه الله المفنذر
 القدر و ما آمن احد منهم آباکم ان لا تكونوا شلم شرا
 مرئدا کفورا الی ان قال ثم اشرب ما یسفیک ساقی
 الروح من هذا الکوب الذی کان من ذهب الا یفا
 مصنوعا ثم ارزق من ثمرات هذه الشجرة الی غیر
 فی هذا السیناء ببدر بک العلم الحکیم الرحیم ثم قل
 یا قوم اسمعوا نداء الذی ظهر بین السموات و الارضین

ويقول يا قوم آمنوا بالله الذي خلقكم يا سره وكونوا
 بقوله ساعا ساعا سمعوا وبعجاله بصارا يا صرا بصيرا
 وبجلاله نظارا ناظرا انظيرا الى ان قال وانه فوا يا
 كرميا علاما رجبيا من النبيل قبل على ^{محمدا} على
 هو الله الارفع الالهى الاعلى ذكر الله عبده عليها
 ليستقيم على امر مولاه ويكون بربه سديفا الى ان
 قال ان يا عبدا سمع نادى ثم انقطع عن نفسك وروا
 ووجه بشر مولاك وان هذا القول الصدق ان
 انت له سمعا والروح عليك وعلى من اشترق
 من هذه النور الذي ظهر عن هذه الشمس التي كانت
 في قطب الزوال مضينا عبد الله العلي محمد على
 ما نزل على فؤاد محمد قبل على ان يا اعلام الروح
 اسمع ندا ربك الكريم عن هذا المنظر العظيم الى
 ان قال ثم ابلغ الثقات الى مولاك فمن صدق
 بقولك وامن بايات الله بشره بلغا ربك الرحمن
 الرحمن

الرحمن ومن كفر فاندزه بالنار وان ربك سبحانه
 عذاب عظيم وما عفى الظالمين الا الجحيم والله
 عليهم قل يا عبدا سمع نادى ربك فلم الامر في آخر اللوح
 ان استقم على امره ان يخطر على رأسك السيف لا تتبع
 خطوات الشيطان والبع مله الرحمن وانه لا اله
 الا هو وانه لسلطان حق مينا ثم اشكر ربك بانه
 ينصرن ينصره وانه ينصر من يشاء وانه لعلى كل شئ
 شهيد وانه لنا صر كل عبد نظير والروح والشكبير والبهار
 عليك وعلى كل مؤمن مينا ما نزل على فؤاد محمد قبل
 على هو البهي الاعلى في الافق الاعلى ع م ص
 سبحان الذي خلق كل شئ بمقدارهم وانه لعلى كل شئ
 قديرا وانه لا اله الا هو وانه لعلى كل خلق عليها ان
 يا قوم آمنوا بالله وصدقوا باياته بانه لا اله الا الذي
 فطر السموات بغير عمد وامنوى عليه عرش العلى
 عظيمها قل يا قوم اسمعوا نادى وكونوا على صراط الله

٦٩
فانما مستفيها باسلام آمنوا بالله الذي خلقكم ورزقكم
صوركم وانه يخلصني شهيدا لله الخلق والامر قبل
من بعد وانه بسطانا مقدر اعزبنا احلينا عظيمها كبيرا
ان باسلام البيان اسمعوا داني ولا تكونوا كظلماء
الفرقان كافر مرتبا اثما ثم اشهد وانه لا اله الا
هو وانه بسطان حق بينا يا قوم اسمعوا داني و
لا تكفروا باياته وبيئاته بانه قد خلقكم من قبل من قطرة
ماء وطينا آمنوا بالله باسلام الشركين ولا تكذبوا بهذا
الآيات لان هذا قد نزل من عند الله المقدر العظيم
القدبر وانه لا صرف الطوفان عن فلك النوح وانه
لا صرف ريب العاصف عن المود والذين معه
اورد المشركين في الجحيم وانه جعل نار الخليل رضوانا
وانه لا غلب الضرور بعوضة من السماء قتله وانه
اجعل البحر للبنى اسرائيل سبيلا وغرق الفرعون واولاده
كلهم اجمعنا وانه لا رسل على الخلق من عند الانبياء
حتى

حتى يدعو الخلق اليه وانه لغادر عليها يا قوم هذا
آيات الله لا تكفروا به ولا تعترضوا بالله نازلها امينا
لمن صدق به ويشهد بانه لا اله الا هو وانه لعل كل
شيء قد بر ان يا مشر البشر نالله قد اشرف شمس
الله الاكبر وانتم اعرضتم عنه وكنتم من اصحاب الكفر
انه لا اله الا هو وانه بسطان مقدر وكل خلقكم يقو
وانه لعل فاعر مقدر لا اله الا هو وانه لسر الله المسر
قد ورد في الجحيم كل من اعرض به ثم ادر ان باسلام
المشركين لم تفرون من هذا المشرق الانوار نالله
لم يكن لاحد مقر الا اله الا هو سبحانه ونفالي عما يصنعون
هو لاء الكفر فسبحانك اللهم يا الهى انت الذى
خافتنى ورزقنى وانك لغادر مقدر يا من لا اله
الا انت فاظهر لنا سرا مشبها فانك بسطان ملك
الوحاب لمن شمر قل يا قوم نالله قد ظير ظهور الله الا
عن مشرق القدس كشمس لا يبع انور وكشف النقاب

٥١
من وجهه الاطهر وانه من كل الشمس والافكار انور
واكبر بل انه بسلطان السموات والارض وانه هو
الله النور بل الشمس عنده من كل صغير اصغر

قل يا سادة البيان اليوم قد غفرا الله ذنوبكم الله الذي
كان بكلمتي عليهما اياكم ان لا تفزوا علي بالحق كما
افزوا المشركين من قبل ولا تقولوا في حقى بانك در
كما قالوا الكفار اذ جاء علي بالحق بايات الله وبياناته
خافوا من الله ولا تفزوا علي واني كتبت هذا اللوح حين
الذي كنت صغيرا يا قوم انتم كبراء في الارض اياكم
ان لا تفتخروا في الدين وكونوا علي صراط الله قائما
ستفيما و مكتوب دكر چون مفصل بود اين مختصرى از آ
كنوت ميشود قل يا قوم اتى سمندر نارى امشى في
النار واهل من النار واسير في النار وان مضمورى
من النار هو حجب الله المهن القيوم ومن اكل النار
هو اهل عارف ربي وامشى في النار هو المشى في

سبح الله

سبيل الله والسير في النار هو السير في درجات شوق و
جذبى الى محبوبى الباقى المحبوب اذا لا انقلوبى
باسباب شرككم لغوا لله ولا تنكرونى ولايات التى
اوحيت الى من عبد ربي وانزله على لساني و نطقت
بها في ايام صغيرى اذا فارحموا على ولا تفتخروا
بسبوف النفس والهوى وهذا ما نصحتكم به بما امرت
من لدى الله المفسد القيوم ان انتم تسمعون
حال اى اهل انصاف قدرى انصاف وهدى نفسك نو
است واضحا مشهورا قل يا قوم تالله قد ظهر ظهور
الله الاكبر من شرق القدس كشمس لاوح انور وكشف
النقاب عن وجهه الاطهر وانه من كل الشمس و
الافكار والنجوم النور والكبر و عجبين بل الشمس عنده
من كل صغير اصغر و عجبين كل خلقتم بقولى و عجبين
لا تنكرونى و آياتى التى اوحيت الى من عند ربي
وانزله على لساني اين نفس اقراض نفسى كخو شرا

عبد بعد بجا خواند سناید که تو دعوی الوهیت نمودی و خود را
 صاحب آیات و وحی دانستی و شریک جمال قدم روحی را الفدا
 شردی ای منصفین انصاف دهید ای بصیران قدر
 تقرر در امور نماید کسیکه طینتش و فطرتش بآیات عبودیت
 جمال قدم مخمر متهم بادعا است و نفسیک و اضحا شهوداً
 در آیات مبارک ادعا نموده و در حقش نازل شده که اگر آنی
 از ظل امر منحرف شود معدوم صرف خواهد بود این شخص
 حال مثبت تو جید شده و قولش میزان گشته و مرکز شایق
 که کل نامورند حتی این شخص با طاعتش مهان و مضطهد
 و مبعوض فاضل و ابا اولی الالبصار

برهان از این واضح تر و دلیل از این لا اضر لاوله و الله و لكن
 لا لغنی الا آیات و النذر و لو انهم بكل آیه لن یؤمنوا
 بها ملاحظه نماید که امر چگونه بر اشتباه است و اثر
 بچه درجات قسم بان روی و خوی مبارک جمال الهی
 روحی لعباده الفدا که جمیع تزلزلین عکاب حق یقین میدانند

که این عبد در عالم روح و قلب و فؤاد و کینونت هیچ آرزوی جز عبودیت
 جمال الهی نداشته و ندارد یعرفون نعمه الله ثم انکرونها
 ولی تزلزلین هر یک در هوای پرواز سنایند و هر یک را محوس
 اوج و سماوی ای رب تعلم و تشهدان عند المتذلل
 سکت بوجهه علی الثراب و بنا جیک فی خفیات سره
 و یقول الھی الھی حققتی بعبودیته عنک الطیبه الطاهره
 و ثبت رقیسی لحضرتک المقدسه العاطره و اجعلنی
 فانی فی ساحة احبک الرحیمه و فانی فی حبه ارقا
 الفسیحه ای رب قدر لی الفناء و البعث و الاصلاح
 الصرف فی امرک حتی یندک طود وجودی عند عبود
 بیاب احدینک من سطوات آیات فردانیک و یضمحل
 حقیقه ذاتی عند ساجاتی بفناء حضرت ربوبینک
 ای رب لیس لی نار اشد من بغائی عند ظهور آیات
 توحیدک و لیس لی جحیم اعظم من وجودی عند تملک
 انوار تفریدک ای رب خلصنی من هذه الورطه الموحشه

و نجاتی من هذه اللجة المدحثة انك انت الكريم
 انك انت الرحيم باذو الفضل العظيم
 باری ملاحظه فرماید که اینعبده درجه عالمی و تزلزلین درجه
 وادی شتان پن شرق و مغرب مرکز النواچینین عبودیتی
 مستور نماید و شرح چنین موهبتی خاموش نگردد احوال چنین
 بجزی ساکن نشود و محبوب چنین نسیمی مقطوع نشود
 فباطل ما هم بعلمون ملاحظه فرماید که تزلزلین هر یک از
 دوستان ارض مقدسه را میکوشند که بانواع و سائل تزلزل
 نمایند و باطراف مینویسند که اینعبده بزحرف دنیا نفوس را
 بیثاق الهی دلالت مینماید شمارا بحق قسم میدهم در آن سفر
 بساحت اقدس شرف شدید در نزد اینعبده آثار زحرف
 مشاهده نمودید و اینعبده را باین عوس مبتلا دیدید این
 دائم روش تزلزلین بود و الاآن نیز واضح و مشهود جمیع داخل
 و خارج میدانند خلاصه شخص مکرری نوشته یکی از این اجباب
 که مبلغ سیصد تومان بفلان یعنی شما داده شده است که

مبات بریثاق شوید و الاآن خط آنشخص حاضر و موجود و کله
 از اینعبده نموده این کیفیت اگر خیا نچه بر کل شتبه باشد بر شما
 که شتبه میشود که کذب است ملاحظه نمایند که بچه اقراها میخواهند
 که میان بیثاق را براندازند همینات همینات بیان
 بیثاق از بر جدید است و اساس همینان تا بیس خداوند
 بحید اگر جمیع من علی الارض جمع شوند و بقوای وجود قیام
 نمایند در این اساس متین رخنه نتواند
 قدری ملاحظه نمایند که ملوک بنی امیه بچه در سائس و در سائس
 برخاستند و چه روایات کذب از بعضی از اصحاب حضرت
 ترتیب دادند و چه دلوله در عالم انداختند و چه فتنه ها بر پا
 نمودند بقسمیکه نائره فساد و عناد بعنان آسمان رسید
 و بقوت حکومت نفاق را در آفاق منتشر نمودند و جمیع خلق
 را بر بغض من کنت مولاه فهذا علی مولاه دلالت
 نمودند تا آنکه انمظلوم را مغفور نمایند حضرت ابراهیم
 شد و حضرت سید الشهدا آهده مدعرا نیز بغضات

۵۷
آل و حبیبش اسیر و شکر شدند و هفتاد سال در تحمل سنا بر اسلام
سب و لعن آن جمال غیر نمودند با وجود این عاقبت چه
شد حضرت امیر چون بدر تابان شد و بر شهادت حضرت
سید الشهدا آفاق را غمبار کرد چشمها در عیبش گریان
شد و دلها سوزان گشت خاندان اموی بر افتاد و
دو دمان سفیانی بخود نابود شد حتی ابناء نفس اعدا انگوش
آباد و اجداد بر خاستند نور تقدیس تباید و ظلمت تللیس محو
و نابود شد و جاء الحق و زهق الباطل تحقق یافت
منکری باقی نماند و معرض استقرار یافت با وجود آنکه
عهد و میثاقی بود و پیمان و ایمانی بلکه حضرت فرموده
بودند که هر کس مرادوست دارد باید علی را دوست بدارد
حال در این کور عظیم ایمان و پیمان الهیت و عهد و میثاق
حضرت ربانی جام الست است که بید جمال الهی در بزم
بدور آمد و نوشانوش در گرفت هر کس است آن صهباء
شد با عنک ملکوت الهی للک الحمد یا ربی الاهی گفت

۵۸
و هر کس محروم شد هر روز بجهان بست و هر دم بدام و دانه
افتاد نه نصیحت تاثیر داشت و نه ملاحظت تغییر داد
عاقبت در غمات نقص مستغرق شد و در بادیه روض
سرگردان گشت
ای اجنبی الهی ملاحظه فرمائید که نص عهد الهی تروک و
سهول و قول عمر و عمرو بن عاص بکفینا کتاب الله مقبول
فاعشروا با اولی الابصار و همچنین عند الاختلاف رجوع
منصوص در کتاب عهد مرکز میثاق است و بین آیات
نیر آفاق حال مرجع و بین سائر جنات و حال انگیزش
صریح کل نامور توجه علی الخصوص اغصان و افغان و آل
حال بعوض توجه رد بر مرکز میثاق بر قوم میشود و نشود در آفاق
یکرد فانشهوا یا اصحاب الغلوب آیا بجهان رفت
که بعد از نص مرجع کتاب اقدس که مهیمن بر کل کتاب است
و سلطان بین کتاب عهد که بین آیات کتاب اقدس
است دیگر کسی اشتباه نماید و یا نفسی خسته نماید لا والله

۵۹
حال آیات مزبور کتاب اقدس بسیار است و تصریح قاطع
کتاب عهد انصاف احلام گشت و قول عمر شریعاً آرشد
و دسیه عمرو بن عاص روش و سلوک عام و خاص گردید
میگویند آیات الهیزان است که میگویند نیست لکن
از برای این آیات مبین منصوص تعیین شده نه آنکه هر مثل
بمغض و یا جاهل طالب عوض دخل و تصرف در آیات الهیزان
نماید و بخواهی خود معنی نماید الا يعلم تاویلها الا الله اولی الامر
فی العلم حال را نسخ در علم بموجب تصریح کتاب عهد و
کتاب اقدس واضح و مشهور با وجود این چگونه باریز که
بمغض و متروک گردد و ابو شعیون و ابو هریره و شیخ مالک
مبین کتاب بجهت العصر و الزمان کردند
ای اجاب شما را بنجد اقسام تبسم نماید اذا غیض بحر الوصا
و قضی کتاب المبدء فی المال توجهوا الی من اراده الله
الذی انشعب من هذا الاصل القديم نسخ گشت
و حسینا کتاب الله عمر ثبوت شد و آیه منصوص با

یا اهل

یا اهل الانشاء اذا طارت الورقاً عن اهلك الشفاء
و فصدت المفصدا الاضفی الاخفی ارجعوا انا الاغصون
من الكتاب الی الفرع المنشعب من هذا الاصل القديم
مهمول و فراموش شد و دسیه عمرو بن عاص که قرآن بریزه
کرد و ندعوکم الی کتاب الله گفت مقبول و معمول شد
و وصیت اله آنکه باید اغصان و افغان و شتیبین نظر اغصین
ناظر باشند انظروا انا انزلناه فی کتابی الاقدس اذا
غیض بحر الوصال و قضی کتاب المبدء و فی المال توجهوا
من اراد الله الذی انشعب من هذا الاصل القديم
منقصود از این آیه مبارکه غصن اعظم بوده کذا لک اظهرنا
الامر فضلاً من عندنا و انا الفضال الکریم از لوح
قلوب بخوشد و روایات کعب الاحبار شهر اقطار شد
و البهائم علیک و علی من یخندک و یطوف حولک
و الوہل و العذاب لمن یخالفک و یؤذیک هباء نبثا
شد و اقوال بیهوشی تمکین منتشر در روی زمین گردید

طوبى لمن والاك والسفر لمن عاذاك نسى خسر وفارسا
شد و بیغوش حق بنزل از خواجرا لولا که گشت و هو انطق
على نایب آه باغضی الاعظم قد حضر لدی المظلوم کنا
وسمعنا ما ناجيت به الله رب العالمین انا جعلناک
حرزاً للعالمین وحفظاً لمن فی السموات والارضین
وحضناً لمن آمن بالله الفرد الخیر
نسئل الله بان یحفظهم بک و یغنیهم بک و یبرز قهم بک
و یلمک ما یكون مطلع الغنا لاهل الانشاء و بحر
الکرم لمن فی العالم و مشرق الفضل علی الامم انه لهو
الفنن العظیم الحکم نسئل الله بان یسفی بک الارض
وما علیها الشبب منها کلاء الحکمة والبیان و سنبلات
العلم والعرفان انه ولی من والاه و معین من نجاه
لا اله الا هو العزیز الحمید از افکار زائل شد و حکایات
و قصص مؤتلفه در زبان حاضر و غائب گردید و امثال
این بسیار حال نقص کتاب اقدس و مرجع کتاب عهد که

است اساس شریعت اله و دین اله و حکم اله و امر اله است
مبهور و مهمل و غیر مذکور و اموری مشهور و منشور که حتی اهل قبول
از آن مغفور تا چه رسد باصحاب رب غفور
ای خدا تو پنهانی که در چه عذابی و بلائی گرفتارم و از چه
درد و محنتی مضطرب و پتقرار یار و اغیار هر دو تیر و کمان
کشیده و آشنا و پیکانه هر دو بهانه جسته بلکه یار سهمش هموتر
از اغیار و آشنا زخمش شدیدتر از پیکان

ای پروردگار تو گواهی که درد هر یک را درمان بودم و زخم
هر یک را برهم دل و جان هر سپاریر الطیب و پرستار بودم
و هر پتقراریر اجیب اشکبار هر دو شکسته را سبب تسل بودم
و هر ماتم دیده را وسیله تغزی هر سمویر ادریاق بودم و هر
سمویر اعلت سرور در آفاق خادم کل بودم و صادق کل
غمخوار کل بودم و دوست نیکار کل و چون مبتلا بهجران
جمالت گشتم و در وادی جریان افتادم و بنیران فراق
بسوختم و چون آتش برافروختم مرهمی ندیدم خرد هزار

تبریز تاب داردنی ندیدم خرسد هزار خردار زهر سیرج الایمان
 ای پروردگار تو پامرز و مغفر ما چه که نادانند و صبیان
 کوه کاند و بخردان شب دروز این بعد بخت است شغول
 و آنان در صد اذیت بخت که بند پر تعمیق چه خفته
 بر پانایند مختصر این که از اول ابداع تا بحال چنین عهد صحرگی
 و پیمان واضحی و یشاق آشکاری واقع نشد و ظهور یافت
 و همچنین چنین نقضی و چنین نکشی دیده و شنیده نشد علی
 عهود واقع ولی در ظل شجره ایسانه و در سایه سدره مشی نه
 و مرکز یشاق محمول بود و مرجع پان غیر معروف ابد التصحیح
 و توضیح نشده بود بلکه با اشاره تلویح گشته که در او اخر ایام ش
 شخصی ظاهر گردد باعلامات عظیمه آسمانی و شروط شدید
 قهر و سلطت نامشاهی و او مرجع این عهد است لکن
 در این کور عظیم و در زمین چنین نه بلکه مرجع یشاق مشهور
 آفاق و مرکز پیمان معروف اهل جهان ابد امکان نیز
 که چنین نقت و دلوله در میان افشد و چنین اشتباه کاری

باید ایش که سیرماید روحی و روح الوجود لا تحبب الغدا
 قوله تعالی حل یکن بعد اشراق شمس و صیبتک من
 افق اکبر الواحک نزل قدم احد عن صراطک السننم
 فلنا با قلم الاعلی پیبغی لک ان تشغل بنا امرت
 من لدی لله العلی العظیم و الا لئسل عما یذوب به
 قلبک و قلوب اهل الفردوس الذین طافوا حول
 امری البدیح لا یبغی لک ان تطلع علی ما سترناه
 ان ربک لهما السشار العظیم
 ملاحظه بفرمایید که چه سیرماید آیا ممکن است که بعد از اشراق
 شمس وصیت تو از افق بزرگترین الواحت دیگر قدم کسی
 بلغزد یعنی دیگر نفسی نقض یشاق کند پس سیرماید ای
 قلم اعلی آنچه ناموری شغول باش و سؤال مکن از چیزیکه دل
 مبارکت از آن میوزد و میگدازد و قلب غیر اهل فردوس
 از استعاش خون بیگردد سزاوار نیست اطلاع شود آنچه
 بعد از شمس وصیت واقع خواهد شد و ما ستر نمودیم و پروردگار

ستاره و علم است ملاحظه فرمایید که جمال قدیم روحی لاجتماع العباد
 که چگونه اخبار از وقوعات نقص و نکث فرموده و قلب مبارک
 چگونه بخردن بوده حال ملاحظه کنید که تیر جفا چگونه از جمیع
 جهان پر آن است و آتش فتنه چگونه سوزان هنوز از
 مسعود چند روزی نگذشته بود و قمیص مبارک هنوز تر بود
 که در روزنامه با نقص و اختلاف را اعلان نمودند از
 جمله روزنامه اختر بمجرد و وصول خبر مسعود اختلاف را نیز
 اعلان نمودند ملاحظه فرمایید چقدر اهل نقص ربیع النکث
 بودند ضوف قوی النافضین فی خسوان سبین و
 الحمد لله رب العالمین
 ع ع

بنده بندگان درگاه آستان مقدس تعالیس محمد حسین
 تام ابن المتصاعد الی الله استاد محمود تبریزی تام سنخ
 نمود از قارئین محترم التماس دعا دارم ش ع ابدیع